



۲۰۱۶/۰۳/۱۰

احسان الله مایار

## نادر افغان داستان فرزند مهاجر تا پادشاهی قسمت چهارم

در اخیر قسمت سوم اقتباس از اثر سردار اسدالله سراج چنین تذکار گردید که:  
"در سال ۱۹۱۴ م جنگ جهانی اول شعله ورگردید و ممالک بزرگ اروپا مانند آلمان -اتریش و ترکیه در مقابل فرانسه -روسیه -انگلستان -ایتالیا و بلآخر امریکا داخل پیکار شدند. هیئتی از طرف آلمان و ترکیه به افغانستان فرستاده شد تا افغانستان را به طرفداری شان و اشتراک در جنگ دعوت کنند". اینک ادامه آن:  
اعضای هیأت مذکور عبارت بودند از:

نیدرمایر آلمانی - فن هنتینگ آلمانی - کاظم پاشا ترکی - راجا مهندرپرتاپ هندی و مولوی برکت الله هندی.<sup>۱</sup>  
بهره برداری آلمان و ترکیه از شمولیت افغانستان در جنگ آن بود تا قوای انگلیس را که در هند مستقر بود، مصروف ساخته تضعیف نماید.

به منظور تعیین خط مشی افغانستان، مجلسی تحت قیادت سراج الملة والدین که در آن اراکین دولت اشتراک داشتند دایر شد. بعضی به طرف داری از اشتراک افغانستان به جنگ رأی دادند و عده ایکه شمولیت افغانستان را بر خلاف منافع ملی کشور می دانستند و عقیده داشتند تا زمانیکه قوای آلمان داخل ایران نشود و به سرحد افغانستان نرسد، حرکت جانب هند بی نتیجه خواهد بود، چه در آن صورت بین قوای روسیه و انگلیس قرار خواهند گرفت.

بعد از مباحثات طولانی خط مش سیاسی افغانستان به اکثریت آراء تعیین گردید و از طرف سراج الملة تأیید و قرار ذیل تصویب شد. "تا زمانی افغانستان بی طرف خواهد ماند که تجاوز از طرف دول محارب، مخصوصاً همسایه های شمالی و شرقی صورت نگیرد و مراتب بی طرفی و حقوقی آن محترم شمرده شود."  
همچنان اعلیحضرت امیر حبیب الله خان امر فرمودند تا با انگلیس ها داخل مفاهمه شده و در ختم جنگ، استقلال افغانستان به رسمیت شناخته شود.

سپه سالار نادرخان در زمره اشخاصی قرار داشت که به بی طرف ماندن افغانستان پافشاری داشته و رأی مثبت داده بود. بناءً داشتن قوای منظم عسکری و اهمیت آن را در صورت بروز خطر برای دولت خاطر نشان ساخته

<sup>۱</sup> دو نفر اخیر الذکر از آزادی خواهان هند بودند و به طرفداری آلمان فعالیت می نمودند.

و توجه بیش از پیش امیر را در بلند بردن سطح تعلیمی و تربیةٔ عسکر جلب نمود. در این راه مساعی پیگیر به عمل آمد که سراج الاخبار خود شاهد این مدعاست. برای تفصیل مراجعه شود.<sup>۲</sup> در اواخر سال ۱۲۹۷ واقعهٔ اسفناک قتل سراج الملة والدین در "کله گوش لمقان (لغمان)": که برای تفریح رفته بودند، رخ داد.

قتل امیر شکل اسرار آمیزی به خود گرفت. قاتل در حوالی ساعت های ۲ و ۳ شب به خوابگاه امیر که عبارت از خیمهٔ بزرگ ایکه قسمتی از آن توسط پرده یی جدا شده و به غلام بچه گانی که محافظت امیر را به عهده داشتند اختصاص داده شده بود، داخل گردیده و با فیر تفنگچه امیر را به شهادت رسانیده فرار نمود. ولی هیچ کدام از محافظان داخل خیمه و نوکریوال ایکه در خیمه مؤظف بود، قاتل را ندیده و هویتش مجهول باقی ماند. تحقیقات بعدی به جایی نرسید و کندکمشرشاه علی رضا خان نوکریوال به جرم آنکه قاتل را دیده و افشا نکرده، اعدام و باقی غلام بچه گان خاص رها گردیدند و جنازه به جلال آباد آورده شد.

معین السلطنة سردار عنایت الله خان که ولیعهد پدر بود، دست عم خود را سردار نصرالله خان نائب السلطنة را بوسیده پادشاهی را به وی تفویض نمود.

سردار امان الله خان عین الدولة که به نیابت پدر در کابل بودند<sup>۳</sup> پادشاهی عم خود را قبول نکرده و خود را ذیحق مقام دانسته، پادشاهی اعلان کرد، تا بازخواست خون پدر نماید.

سه چهارروزی از پادشاهی سردار نصرالله نگذشته بود که عساکر جلال آباد به اعلیحضرت امان الله خان بیعت کرده، سردار نصر الله خان و سردار عنایت الله خان در منزل شان تحت مراقبت قرار گرفتند.

سپه سالار محمدنادرخان را با پدر، عم شان و هم چنان برادران شان ظاهراً به اتهام شرکت در قتل امیرحبیب الله خان محبوس و به کابل فرستادند، ولی در حقیقت بیم آن می رفت که مبادا به طرفداری نائب السلطنة اقدامی کنند.

سپه سالار محمدنادرخان و اقارب شان به مجرد رسیدن به کابل داخل ارگ برده شده و به برج کمپونه حبس گردیدند. ولی ناگفته نباید گذاشت، پیش آمدیکه با آنان می شد، بیشتر به صفت یک مهمان بود تا محبوس.

یه خاطر دارم (سراج) روزی را که خانوادهٔ سپه سالار محمدنادرخان از جلال آباد به کابل رسیده و من نیز با ایشان بودم، چه بعد از وفات مادرم علیاجانب<sup>۴</sup> پدرم امیرحبیب الله خان، سرپرستی مرا به پدرکلانم سردار محمدیوسف خان محول نموده بودند.

مادر کلانم (مادر سپه سالار محمدنادرخان) از نهایت پریشانی مرا راساً نزد اعلیحضرت امیرامان الله خان فرستاد تا جویای احوال محبوسین گردم.

---

<sup>۲</sup> ص ۲ شماره ۳ سال چهارم سراج الاخبار مورخ ۱۳ میزان ۱۲۹۳

<sup>۳</sup> اعلیحضرت امیرحبیب الله خان هر زمانیکه از مرکز دور می شدند یکی از فرزندان خود را سردار امان الله خان عین الدولة و یا سردار حیات الله خان عضدالدولة را به نیابت خود به کابل می گماشتند.

<sup>۴</sup> علیا جناب لقبی است که در سال ۱۳۳۰ هجری هنگام عقد نکاح از طرف امیر حبیب الله خان به "محبوب سلطان" اعطا شده بود. مراجعه شود به کتاب نادر افغان ج اول، ص ۸- کابل ۱۳۲۰ق.

من به خدمت اعلیحضرت به ارگ مشرف شدم، لطف فرموده و مرا در کنار خود جا دادند. هنگام خداحافظی اعلیحضرت امان الله خان کاغذ و قلمی گرفتند، فقط این جمله نوشتند: "خاطر جمع باشید" امضا نموده روی مرابوسیده فرمودند: "این کاغذ را به مادر کلانت بده". من کاغذ را به مادر کلانم دادم که باعث خوشی وی و خاطر جمعی همه فامیل گردید.

اعلیحضرت امان الله خان بعد از شنیدن خبر شهادت پدر و اعلان پادشاهی عم خود، به مسجد عیدگاه رفته در حضور جمع غفیری از اهالی کابل و اراکین ملکی و عسکری با ایراد نطق غرایب اعلان پادشاهی نمود و با جرأتیکه خاصه وی بود استقلال افغانستان را اعلان کرده و فرمودند که با انگلیس ها داخل مفاهمه می شویم<sup>۵</sup> تا حسب وعده استقلال مارا به رسمیت بشناسند و اگر میسر نشد، دست به اسلحه خواهیم برد. غریو از مردم بلند شد و همه پادشاهی شهزاده جوان را تبریک گفتند و آماده گی خودهارا برای جهاد اظهار داشتند.

سپه سالار محمدنادرخان و مربوطین شان بعد از سپری نمودن یک ماه و اندی در محبس، به قصر استور احضار گردیده، مورد دل جوئی و نوازش اعلیحضرت امان الله خان قرار گرفتند و رتبه های سابق شان دوباره تفویض گردید.

اعلیحضرت امان الله خان برای حفظ ما تقدم در صورتیکه انگلیس ها خواهش افغانستان را قبول نکرده، حمله کنند<sup>۶</sup> به پلان گذاری دفاعی پرداختند و بدین منظور سه مفرزه تعیین گردید.

مفرزه اول: به سمت مشرقی، تحت امر سپه سالار صالح محمدخان با قوه زیاد ملکی و عسکری ایکه در آن وقت در کابل موجود بود.

مفرزه دوم: به سمت جنوبی تحت امر سپه سالار محمدنادرخان با قوه ایکه عبارت از چند بطریه توپ، یک کندک پیاده و یک تولی سوار شاهی بود.

در این مسافرت، بنابر پیشنهاد سپه سالار نادرخان و منظوری اعلیحضرت برادران سپهسالار سردار شاه ولی خان رکاب باشی و سردار شاه محمودخان سرسروس و همچنان حضرت صاحب شوربازار (نورالمشایخ)<sup>۷</sup> ایشان را همراهی کردند. محمدعلی خان و سراسپور پسر عم شان نیز شامل این مفرزه بودند.

مفرزه سوم: تحت امر سردار عبدالقدوس خان صدراعظم، با یک قوه عسکری به سمت قندهار تعیین گردیدند. سپه سالار نادرخان ترتیبات عسکری خودرا گرفته و قبل از حرکت هر سه برادر برای وداع نزد مادر خود رفتند و من شخصاً حاضر و ناظر آن صحنه بودم. مادر شان سر و روی پسران خودرا بوسیده، دعا کردند و گفتند: "پُشت تان را به دشمن نبینم" همینکه فرزندان از در بیرون شدند به سجده افتاد و این سجده چند دقیقه طول کشید. یکی از حاضرین سر شانرا از سجده بلند کرده، دل جوئی کرد. ولی آن زن بلند همت با متانت گفتند: "فکر نکنید

---

<sup>۵</sup> زمانیکه هیئات آلمانی و ترکی به منظور شمولیت افغانستان در جنگ به کابل آمده بودند افغانستان داخل جنگ نشده بی طرفی خودرا اعلان نمود انگلیسها وعده نمودند که در ختم جنگ هرگاه موفق شوند استقلال افغانستان را بشناسند ولی طرفه رفتند.

<sup>۶</sup> چنانچه بالای قوانیکه به مشرقی سوق داده شده بود از طرف انگلیس ها تعرض به عمل آمد.

<sup>۷</sup> سپه سالار در نظر داشت تا حضرت شوربازار به غزنین رفته و مردم را به جهاد دعوت کنند.

که از رفتن فرزندانم متأثر هستم. سجده به جا آوردم که خداوند مرا لایق آن دیده تا فرزندانم در جهان شرکت کنند."

سپه سالار با مفرزه خود به اول ماه ثور ۱۲۹۸ ه‍.ش به سمت جنوبی حرکت کردند و در ظرف چهار روز به گردیز موصلت نمودند.

جریانات بعدی را استناد به راپورهای منتشره "امان افغان" که مدیریت آنرا مرحوم عبدالهادی خان داوی به عهده داشت<sup>۸</sup>. به طور مختصر تحریر می دارم"

"در نواحی گردیز، سپه سالار از طرف مردم منگل، احمدزائی و غیره با نعره های خوش آمدید، با جوش و خروش تا گردیز بدرقه شدند. در داخل شهر جمع کثیری از ایشان استقبال نمودند. سپه سالار طی بیانیه مؤثری هدف آمدن خود را برای جهاد بیان نمودند و آماده شدن اقوام را در این راه خدمت مقدسی خواندند.

سران اقوام که در این اجتماع شرکت داشتند پیام سپه سالار را به اقوام خود رسانده و با آنان به مذاکره پرداختند که در اثر آن تعداد زیادی به گردیز نزد سپه سالار آمده و بعد از گفت و شنود و گرفتن هدایات مرخص شدند." ۱۱ شعبان - پلان های "وزیرستان" و "پیوار" تکمیل شد و برای اجرای آن رکاب باشی سردار شاه ولی خان به "ارگون" و سردار شاه محمودخان سرسروس به جاجی تعیین گردیدند.

در این ضمن خبر شکست قوای صالح محمدخان به سپه سالار رسید. اگرچه خبر تکان دهنده بود، اما با تجربه ای که داشتند آنرا افشاء نکرده و برعکس با چهره بشاش خیر پیشرفت و کامیابی مفرزه مشرقی را به اطرافیان اعلان کردند که باعث خوشی اهالی شده و با اتن های اقوام سمت جنوبی استقبال گردید.

۱۵ شعبان - سپه سالار امر حرکت جانب خوست را دادند چون مصادف به روز جمعه بود، بعد از ادای نماز در مسجد جامع گردیز، حضرت نورالمشایخ<sup>۹</sup> خطبه جهاد را ایراد کردند.

راهی که از گردیز به "المره" منتهی می شد، بسیار خراب و صعب المرور بود و فصل بارندگی نیز بر مشکلات شان افزوده و حرکت را دشوار می ساخت، با وصف همه سختی ها قوای سپه سالار به "المره" رسیدند و از طرف ببرک حان پذیرائی شدند. سرکردگان اقوامی که به خوست زندگی می کردند نیز در اجتماع حاضر بودند و آمادگی خود را برای جهاد اظهار کردند.

۱۶ شعبان - اطلاعی مبنی بر آمادگی مردم جاجی برای جهاد از جانب سر سروس شاه محمودخان موصلت کرد.

سپه سالار نادرخان قبل از آغاز پیش قدمی به منسوبین عسکری و جنگ جویان ملی توصیه کردند تا از دست درازی و صدمه بر مال و جان اهالی چه مسلمان باشند چه هندو خودداری کنند، در غیر آن بازخواست شدید به عمل خواهد آمد و عین مضمون را برای رکاب باشی و سرسروس کتباً فرستادند.

هنوز حمله شروع نشده بود، ولی چون اقوام با جوش و خروش بودند، اطلاعات پیهم می رسید که مسعودی ها ۲۲۰ رأس (نفر. م) شتر را که به چهاونی "سروکی" غله می رسانیدند به غنیمت گرفتند و همچنان مجاهدین تنی که تعداد شان به دو صد نفر می رسید سیم های تلیفون میرامشاه را قطع کرده اند.

<sup>۸</sup> مراجعه شود به صفحه ۵-۶ شماره ۴ منتشره سرطان، سال اول "امان افغان".

<sup>۹</sup> فضل عمر مجددی مشهور به حضرت صاحب شوربازار بعد از جهاد از سوی اعلیحضرت امان الله خان به لقب نورالمشایخ مفاخر گردید.

سپه سالار نادر خان مرکز قوماندانی خود را در قشله "متون" خوست تعیین کردند و رکاب باشی سردار شاه ولی خان چهاونی "ارگون" را مرکز قوماندانی خود قرار داده و با وزیری های خارج سرحد در تماس شدند. از رکاب باشی شاه ولی خان خبر رسید، چهاونی "وانه" که در وزیرستان جنوبی واقع است به محاصره وزیری ها در آمده، همچنان از سردار شاه محمودخان سرسروس اطلاع رسید که شام ۲۱ شعبان دشمن بر سنگر های شان در پیوار" حمله کرده، ولی بعد از بر خورد شدید، به عقب رانده شده و نیز تعرض شان به "سرسرنگ" ناکام گردیده و تلفات زیادی به دشمن وارد آمده، استحکامات و سنگر های شان در سرحد "سرسرنگ" به تصرف ما در آمده است.

قوای هم رکابی سپه سالار محمدنادرخان تهانه "سپین وام" را که بالای سرک "تل" و میرامشاه واقع بود به تصرف در آوردند. عالیجاه خداداد خان کرنیل با ۲ تولی عسکر پیاده و ۲ ضرب توپ، برای تسخیر تهانه فرستاده شده و هم چنان یک تعداد اشخاص ملکی به سرکردگی بیرک خان خدران نیز بدان وظیفه گماشته شده بودند. در آغاز تعرض ۱۰۰ تن از عساکر دشمن فرار کرده و ۲۶ تن افریدی با تفنگ های شان تسلیم شدند. جبه خانه را دشمن قبل از فرار حریق کرده بود، ولی گدام وافر خوراکه به غنیمت گرفته شد و به رعایا و اهالی صدمه نرسید. بنابر آن کمک رسانی به میرامشاه قطع گردید و تهانه های میرامشاه، تل و "بنون" در خطر افتاد.

۲۲ شعبان - سپه سالار محمدنادر خان منزل صادق و "لندر" را ترک گفتند تا برای اردوگاه و توپ ها جای مناسبی تعیین نمایند. گرمای شدید و مخصوصاً قلت آب حرکت را دشوار می ساخت. مبارک شاه خان یک روز قبل از خوست حرکت کرده و قوای خود را به ۳ کیلومتری قلعه دشمن رسانیده بود و جنگ شدیدی به ساعت ۱۱ روز آغاز گردید. سپه سالار ساعت ۲ بعد از ظهر رسیدند و توپ هارا توسط فیل به بلندی کشانده و موضع هر کدام را تعیین کردند.

۲۷ شعبان - ساعت ۹ صبح آتش شدید توپ و تفنگ از دوطرف شروع شد، که به اثر انداخت توپ ها استیشن ریل، چهاونی و قلعه دشمن و چندین جای دیگر صدمه برداشت.

بخش های اول تا سوم را به کمک لینک های ذیل مطالعه می توانید:

بخش اول:

[http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Mayar\\_E/ehsan\\_m\\_nader\\_afghan\\_۱.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Mayar_E/ehsan_m_nader_afghan_۱.pdf)

بخش دوم:

[http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Mayar\\_E/ehsan\\_m\\_nader\\_afghan\\_۲.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Mayar_E/ehsan_m_nader_afghan_۲.pdf)

بخش سوم:

[http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Mayar\\_E/ehsan\\_m\\_nader\\_afghan\\_۳.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Mayar_E/ehsan_m_nader_afghan_۳.pdf)

ادامه دارد